

فصلنامه تاریخ اسلام

سال سوّم، زمستان ۱۳۸۱، شماره مسلسل ۱۲، ص ۱۴۳-۱۵۸

ادب جهادی در ایران قرن سیزدهم^(۱)

آن. لمبتون

ترجمه: نصرالله صالحی*

نوشتاری که برگردان آن در پی می‌آید، در زمره یکی از نخستین پژوهش‌هایی است که در زمینه موضوع جهادیه در دوره قاجاریه انتشار یافته است. مؤلف بعد از اشاره‌ای مختصر به مسأله جهاد در صدر اسلام به جایگاه جهاد در فقه و کلام شیعه در چهار دوره اصلی از تاریخ تشیع؛ یعنی آل بویه، ایلخانیان، صفویان و مؤکداً دوره قاجاریان پرداخته است. وی در هر یک از این چهار دوره به دیدگاه یکی از برجسته‌ترین فقیهان استناد کرده و نظریات آنان در باب جهاد را بررسی کرده است. از همین روی در بخش پایانی مقاله به روابط علما با دولت در دوره فتحعلی شاه پرداخته و با اشاره به مهم‌ترین مسأله این دوره، یعنی جنگ‌های ایران و روس، به ضرورت صدور فتاوی جهادیه از سوی علما اشاره کرده است. نویسنده برای یک بررسی موردی از این فتاوی، بخش جهادیه کشف الغطاء اثر شیخ جعفر کاشف الغطاء را برگزیده و ضمن توضیح درباره آن، بخشی از متن این اثر را در مقاله خود به زبان انگلیسی برگردانده است.^(۲)

واژه‌های کلیدی: جهادیه، علما، قاجاریه، کاشف الغطاء، فتحعلی شاه، روسیه.

* دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی - دانشگاه تهران.

یادداشت مترجم

از زمان تألیف و انتشار مقاله حاضر که به قلم یکی از ایران شناسان برجسته معاصر - لمبتون - به نگارش در آمده، سی و سه سال می‌گذرد. اگر چه در طول این سه دهه پژوهشگران دیگری نیز در موضوع این مقاله به پژوهش پرداخته‌اند اما به گمان نگارنده فضل تقدّم در پرداختن به مقوله «ادب جهادی» در ایران دوره قاجار، از آن نویسنده مقاله حاضر است.

یکی از پژوهشگران تاریخ ایران، بعد از انتشار کتاب ارزشمند مرحوم عبدالهادی حائری (نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران مسلمان با دورویه تمدن بورژوازی غرب، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷) با این تصور که آن مرحوم برای نخستین بار به مسأله جهادیه در دوره قاجاریه پرداخته است، نوشت: «بخش ادب جهادی از بحث‌های نو کتاب است...» (رسول جعفریان، دین و سیاست در دوره صفوی، قم، انتشارات انصاریان، ۱۳۷۰، ص ۳۳۰). از آن جا که مرحوم حائری، خود نیز در اثر مزبور به این مقاله اشاره کرده است، نشان می‌دهد که وی در اثر خود تنها در صدد بسط بیش تر مسأله‌ای بوده که پیش از او لمبتون به طرح آن پرداخته بود. در هر حال، اشاره به این نکته به هیچ رو از ارزش کار مرحوم حائری نمی‌کاهد؛ چرا که وی با بحث مبسوط خود، زوایای ناشناخته بیش تری را در خصوص روابط علما و دولت در دوره اول قاجار باز شناسی کرد.

راقم این سطور در هنگام تدوین مقاله «کتاب‌شناسی توصیفی رساله‌های جهادیه» (منتشر شده در کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۶۰)، به این مقاله برخورد و به جهت اهمیت آن، در صدد برگرداندن آن به فارسی بر آمد. امید است انتشار آثاری از این دست به غنی تر شدن ادبیات جهادیه در دوره قاجاریه کمک کند.

جهاد در قرآن [کریم] تنها یکی از تکالیف متعددی است که بر مسلمانان واجب شده است. با این حال فتوحات اعراب تحوّل روان شناختی (Psychological twist) در اندیشه

اسلامی ایجاد کرد که در نتیجه آن تکلیف جهاد در سنن دینی اعتلا یافت. نظریه اهل سنت در باب جهاد، در پاسخ به ضرورت انطباق نظریه دینی و سابقه تاریخی (historical precedent) تکوین و بسط یافت، حال آن که شیعیان با چنین مسأله‌ای مواجه نبودند. از این رو توانستند با نادیده انگاشتن سابقه تاریخی، بیش تر بر عنصر دینی تأکید ورزند.

غیبت امام دوازدهم (۲۶۰ ق) و درگذشت نواب خاص^(۳) امام (۳۲۹ ق) بدون این که کسی به عنوان جانشین آن حضرت منصوب گردد، نتایج و عواقب بسیار مهمی در درک و استنباط شیعیان از جهاد به دنبال داشت. به گونه‌ای که وجوب جهاد در دوران غیبت دچار محدودیت‌هایی شد. با وجود این، در طول قرن سیزدهم هجری تحولات مهمی بارزی در خصوص نظریه جهاد در حوزه عقاید سیاسی به وجود آمد.

دوران آل بویه نخستین دوره مهم در فقه و کلام شیعه بود؛ زیرا زمینه‌ها و خطوط اصلی که می‌بایست در دوره‌های بعد دنبال شود و تداوم یابد، در این دوره پایه گذاری شد. در این دوره شیخ مفید (م ۴۱۳ ق) به دارالاسلام و دارالحرب، مقوله سومی به نام «دارالامام» را نیز افزود. «دارالامام» شامل بلادی می‌شد که شریعت حقه شیعه دوازده امامی در آن جا رواج داشت، در حالی که دارالاسلام سرزمین‌های اسلامی غیرشیعی را در بر می‌گرفت.^(۴) مسأله شیعیان تا حد زیادی ترویج اسلام در دارالحرب نبود، بلکه مسأله اصلی این بود که قدرت سیاسی در دست دیگر فرق اسلامی بود و بنا بر شرایط موجود امکان نداشت این فرقه‌ها را به عنوان طاعی بر حکومت مشروع موجود به حساب آورد. دیدگاهی که فقیهان اهل سنت با نظریه وجود مخالفان در دوران عباسیان، توانستند به طرح آن مبادرت ورزند. با روی کار آمدن بویه‌یان که نخستین سلسله مهم شیعی مذهب بودند، وضعیت چندان بهبود نیافت، چرا که آن‌ها علی‌رغم حاکمیت بر اکثریت عظیمی از اهل سنت، وجود خلافت سنی مذهب را شاید به این دلیل که راه دیگری نداشتند، تحمل کردند. احتمالاً وجود گرایشی در بین شیعیان

در این دوره نسبت به ارائه تعبیری معنوی از جهاد و نقض بُعد دنیوی آن، امری اتفاقی و تصادفی نباشد.

دوران ایلخانیان که مصادف بود با کاهش تنش و اختلاف میان شیعیان و سنیان، در واقع دوره مهم دیگری در فقه شیعه به حساب می‌آید. مسأله اساسی جهان اسلام در این عصر، گسترش قلمرو دارالاسلام نبود، بلکه مسأله حیاتی دفاع در برابر حملات و یورش‌های کفار بود. محقق حلی (۶۰۲ - ۶۷۶ ق) در شرائع الاسلام^(۵) و خلاصه فارسی آن تحت عنوان «مختصر نافع» (که ظاهراً تدوین شده بود تا جای شرایع را بگیرد^(۶)) به طور وضوح به بیان نظریه شیعه در باب جهاد پرداخته است. او بر این عقیده است که:

جهاد واجب باشد با بودِ امام عادل یا آن‌کسی که امام وی را بر این کار نصب کرده باشد و ایشان را به جهاد خواند. جهاد روان بود با امام جور مگر آن‌که دشمنی بر مسلمانان رو آورد که بر بیضه^(۷) اسلام بترسد یا این‌که او میان گروهی باشد و دشمنی بر آنها فرو آید و او بخواهد از خود دفع کند.^(۸) در هر دو حال نه این‌که با امام جایز یاری دهد. و هر که خود نتواند جهاد کند و بتواند کسی را به جایگاه خویش فرود آورد واجب باشد، و بر اوست که آن چه ناپب او نیازمند باشد بدو دهد.

محقق در ادامه اظهار می‌دارد که:

مُرابطت در کمین شدن است برای نگاه داشتن در بندها. و آن مستحب است اگر چه امامی نباشد؛ چه در آن کار زار نیست بلکه نگاه داشتن و اعلام [است]. و اگر نذر مُرابطت کند واجب شود، امامی باشد یا نباشد. و همچنین هر گاه نذر کند که چیزی در راه مُرابطت صرف کند واجب شود اگر چه آن را به ظاهر نذر نکند و از شنعت نترسد.

محقق حلی سپس کسانی که جهاد با آنها واجب است را به سه گروه تقسیم می‌کند:

اول یاغیان و خارجیان. واجب است کار زار کردن با هر کس که بر امام عادل خروج

کند هرگاه او به کارزار خواند، یا کسی که او نصب کرده است. دوم اهل کتاب اند، و با آنها کارزار کنند همچون حریبان تا آن که به شرطهای ذمت گردن نهند. سوم کسانی اند که کتابی ندارند و با آنها کارزار نکنند مگر پس از آن که ایشان را به اسلام خوانند. پس اگر اجابت نکنند روایت کارزار کردن با آنها. این خواننده باید امام باشد یا آن کس که امام او را بدین کار فرموده باشد.

بدین ترتیب محقق حلی جهاد را در عمل محدود به جهاد دفاعی کرد؛ زیرا برای شیعیان در دوران غیبت شرایط برای دعوت موجه به جهاد و به عبارت دیگر امکان وجود امام عادل، برای چنین فراخوانی نمی توانست وجود داشته باشد؛ لذا او با بیان این که صلح با اهل حرب مادامی که امام یا فرد منصوب از جانب او با آنها به جنگ نپردازد؛ جایز دانسته شده بود، در واقع او از امکان وقوع صلح و استقرار حالت عادی و طبیعی میان دارالاسلام و دارالحرب سخن به میان آورده بود. اگر چه محقق حلی در توضیحاتش به وضوح از استحباب مُرابطت برای دفاع از قلمرو اسلامی نیز سخن گفته بود.^(۹)

زمانی که صفویان به قدرت رسیدند (۹۰۷ ق / ۱۵۰۱ م) تشیع دوازده امامی به صورت مذهب رسمی دولت در آمد. بعضی از پیروان بسیار افراطی شاه او را به عنوان مظهر الوهیت مورد تقدیس قرار می دادند. به ظن قوی برای فراخوان آنان به جهاد هیچ اذن دیگری نیاز نبود. صفویان بنا بر عقیده ای نه چندان غیر متعارف و غالباً رایج و متداول، خود را از اعقاب ائمه می پنداشتند. لذا مشروعیت حکومتشان مسلم و بدیهی تلقی می شد و معمولاً معصوم نیز به شمار می آمدند. با در نظر گرفتن این امر، انتظار می رفت که در دوره صفویه برداشت مجددی از نظریه جهاد ارائه گردد و یا این که در آن تجدید نظر شود، اما در حقیقت نظریه مجتهدان بزرگ دوره مزبور در باب جهاد با آن چه که پیش تر محقق حلی ارائه کرده بود، اختلاف بسیار ناچیزی داشت.^(۱۰)

احتمالاً علمای راست آیین تر (more orthodox) هرگز اعتقادی به این که صفویان به نیابت از ائمه حکومت می‌کنند، نداشتند؛ بنابراین، زمانی که برای عده‌ای از مجتهدان و نیز دیگران این امر مشخص گردید که حکومت شیعی صفوی در عمل عادلانه‌تر از حکومت‌های دیگر نبوده است، استحقاق صفویان در اعمال حاکمیت مورد تردید قرار گرفت. مقدس اردبیلی (متوفی ۹۹۳ ق / ۱۵۸۵ م) در نامه‌ای به شاه عباس او را «بانی مُلک عاریت»^(۱۱) خطاب کرده بود، این تعبیر به طور ضمنی اشاره به این داشت که حکومت او غصبی است و حکومت واقعی تنها از آن امام است. صفویان که به منظور تثبیت تشیع دوازده امامی به عنوان مذهب رسمی کشور، مجتهدان را تقویت کرده بودند، اگر چه در مجموع توانستند آن‌ها را از دخالت در سیاست باز دارند اما در حقیقت شمشیر دو لبه‌ای را ایجاد کرده بودند. علمای سنی مذهب به طور سنتی به منزله «وارثان پیامبری» تلقی می‌شدند، لذا این امر طبیعی بود که مجتهدان شیعی نیز موقعیت خود را در مقام «جانشینان» ائمه به عنوان سرچشمه اقتدار و زعامت در مقابل فرمانروایان غیر مذهبی تثبیت کنند. قدرت مجتهدان با کاهش قدرت مقام صدر در دوره شاه عباس دوم [سلطنت: ۷۷ - ۱۰۵۲ ق]، تا حدی افزایش یافت.

دومان (Du mans) در اثری که در سال (۱۰۷۱ ق / ۱۶۶۰ م) نوشت، بعد از این که مجتهدان را با عباراتی ناپسند توصیف می‌کند، اظهار می‌دارد:

از بین یک هزار نفری که به عنوان طلبه از سنین جوانی تا پیری عمر خود را صرف تحصیل علوم دینی می‌کنند، یک نفر نیز قادر نیست بدون ابراز مخالفت [دیگران] خود را به عنوان جانشین امام مطرح سازد؛ زیرا در صورت کسب چنین منصبی او قادر خواهد بود که توده مردم را پشت سر خود جمع کند. پادشاهان صفوی پیش از آن که دیر شود بر این امر وقوف داشتند؛ زیرا اگر چنین شخصی پدید می‌آمد، توده مردم بر این عقیده می‌شدند که حکومت باید مطابق فرامین او امر او عمل کند، و شاه ناچار می‌بایست

شمسیرش را برای تحکیم موقعیت او به کارگیرد و آن چه را که چنین شخص مُزور و ریاکاری از راه مدارا و ملاحظت قادر به انجام آن نبوده است از راه زور و قدرت [شاه] به اجرا در آید. مطابق رأی آنان، شاه شخص غاصبی بود که الزاماً باید در هر جا و در هر مورد به فتوای چنین شخص مقدّسی گردن نهد. (۱۲)

شاردن نیز اظهار می‌دارد که طبقات مذهبی و مقدّسان، بر این عقیده بودند که در زمان غیبت امام، جانشین او باید مجتهد معصوم باشد، اما در جای دیگر به عقیده‌ای شایع‌تر نیز اشاره می‌کند و آن این که حقّ جانشینی امام متعلّق به یکی از اعقاب ائمه است که مستقیماً از آن‌ها نسب برده باشد و ضرورتاً نیازی نیست که شخص مزبور همانند جانشین پیامبر و نائب امام، معصوم باشد. در اواخر دوران صفویه (۱۰۷۷ ق / ۱۶۶۶ م) در یک مورد خاص شخصی به نام مولی قاسم علیه شاه سخن رانده و او را ناقض شریعت خوانده و اظهار داشته بود که او شایسته مقام سلطنت نیست؛ لذا باید پسر شیخ الاسلام که مادرش دختر شاه عباس بود جانشین او گردد. (۱۳)

اگر این تصور (Fiction) که حکمران باید معصوم باشد، نمی‌توانست مورد دفاع قرار گیرد، و نیز حکمران نمی‌توانست به منزله امام و حکومت او به مثابه حکومت عدل تلقی شود آیا حیات جامعه در احراز اعتبار دینی دچار وقفه نمی‌شد و دفاع از دارالاسلام متوقف نمی‌گشت؟ این امر کم و بیش همان مسأله‌ای بود که غزالی قبلاً در یک موقعیت متفاوت با آن مواجه شده بود. در دوره قاجار به این مسأله پاسخی نه چندان قطعی داده شد. در دوره مذکور عده‌ای از مجتهدان به صراحت به طرح این ادعا پرداختند که در دوره غیبت کبری نائب عام امام، محسوب می‌شوند. البته تشخیص این امر به عهده خود آن‌ها است، از این رو، وظیفه امر به معروف و نهی از منکر به مجتهدان واگذار شده است. (۱۴) بر این اساس، شاه صرفاً به عنوان یک عامل اجرایی (executive power) تلقی می‌شد که وظیفه‌اش صرفاً حفظ شریعت حقّه و

فراهم آوردن شرایط لازم برای رونق شریعت است.

قاجارها آن گونه که صفویان مدعی بودند، بدون تردید از اعقاب ائمه نبودند. آن‌ها نیز همانند دیگر سلسله‌های پیش از خود قدرت را غصب کرده بودند ولی با این حال همانند آن سلسله‌ها به گونه‌ای اعمال حاکمیت می‌کردند که به منزله «ظل الله» شناخته می‌شدند. نهاد مذهب در این دوره به اندازه دوره صفویه تابع نهاد سیاست نبود بلکه در مقابل آن قرار داشت به گونه‌ای که نه به طور تام و تمام با آن یکی شده بود و نه این که از استقلال تمام عیار برخوردار بود. شاه نمی‌توانست از علما صرف نظر کند و آن‌ها را کنار بگذارد؛ زیرا به دلیل کارکردهای خاص اجتماعی علما به همکاری آن‌ها نیاز داشت و در عین حال او قادر نبود علما را از خود دور کند. زیرا آن‌ها از حمایت عموم مردم نیز برخوردار بودند. سرجان ملکم هنگامی که درباره مجتهدان سخن می‌گوید، چنین می‌نویسد:

آنان شغلی نمی‌گیرند، هیچ منصبی نمی‌پذیرند، وظایف خاصی ندارند، اما به سبب دانش والا، دینداری و فضیلت‌شان با رأی خاموش اما مستفق هموطنانشان دعوت می‌شوند که راهنمای آنان در مذهب و حامیان آنان در برابر حکام باشند، و این مجتهدان از چنان مقام و جاهتی برخوردارند که مغرورترین پادشاهان را و می‌دارند تا در احترام به علما به مردم ببینند و اگر چنین حسی ندارند، وانمود کنند که گویی آنان را ستایش می‌کنند. (۱۵)

با وجود این، موقعیت علما حساس و بغرنج بود. اگر چه علما در دوره قاجار به اندازه دوره صفویه با حکومت متحد نشدند، ولی با این حال صداقت و درستی بسیاری از آن‌ها در چشم مردم، به دلیل قبول مناصب اجتماعی در معرض سوءظن و تردید قرار گرفته بود. آن‌ها در شهرهای بزرگ از سوی حکومت به عنوان امام جمعه، شیخ الاسلام و قاضی و در بعضی موارد به عنوان پیشنماز منصوب می‌شدند. این امر از استقلال آنان می‌کاست و آنان را تا

حدی به داشتن روش و رفتاری دوگانه وا می‌داشت. وضعیت جدید یا تأکید مجدد بر آن چه که نظریه مرسوم اهل سنت مبنی بر روابط متقابل دین و دولت به شمار می‌رفت، عمدتاً در باز پرداخت نظریه جهاد در دوره فتحعلی شاه دیده شد. تکلیف و رسم جهاد که از عهد غیبت امام تا سال‌های اول قرن سیزدهم متروک مانده بود با شروع جنگ‌های ایران و روس احیا گردید. دیباچه‌ای که قائم مقام به رساله‌ای تحت عنوان جهادیه نگاشت نشانگر موضع حکومت در امر جهاد بود.^(۱۶) نظریات شیخ جعفر کاشف الغطاء در بین شرح و تفسیر علما در باب جهاد از اهمیت اساسی برخوردار بود.^(۱۷) بخش مربوط به جهاد کاشف الغطاء در حدود سال (۱۲۲۴ ق) به نگارش در آمده بود؛ یعنی زمانی که علما بر جهاد علیه روس‌ها اصرار و فتحعلی شاه را به عنوان مجتهد اعلام کرده بودند.

شیخ جعفر کاشف الغطاء از پنج قسم جهاد سخن می‌گوید: ۱. جهاد برای حفظ بیضه اسلام؛ ۲. جهاد برای ممانعت از تسلط ملاحین بر جان و مال مسلمین؛ ۳. جهاد با آن گروه از مسلمانان که با کفار هم پیمان شده‌اند؛ ۴. جهاد برای بیرون راندن کفار از بلاد مسلمین؛ ۵. جهاد ابتدایی با کفار.

توضیحات کاشف الغطاء در باب جهاد، اگر چه چندان نو آورانه نبود ولی با این حال عبارات و اصطلاحات او، نشان می‌داد که اوضاع و شرایط زمان خود را به خوبی درک می‌کند. کاشف الغطاء در مقدمه بخش مربوط به جهاد اثر خود از لزوم رهبری جهاد و نیز نیازهای رهبری سخن می‌گوید و آن گاه جنگ را به دو قسم تقسیم می‌کند: اول دفاع صرف که بدان جهاد نگویند و در آن به رئیس صاحب تدبیر نیازی نیست. قسم دوم، جهاد صرف که در آن به رئیسی با عزم و رأی که حرف او را بشنوند و بپذیرند نیاز باشد. کاشف الغطاء در ادامه، با بیان عباراتی تقریباً دو پهلو اعتبار سلطنت را، هم انکار می‌کند و هم تأیید. وی می‌نویسد:

در قسم دوم یعنی جهاد، به اذن خداوند نیاز باشد، زیرا جمیع خلق در عبودیت

مساوی‌اند و کسی را بردیگری سلطه نیست و تنها انقیاد و اطاعت خدا واجب است... و سلطنت و پادشاهی حقیقی کسی را جز خدا نسزد و اگر کسی خود را سلطان و پادشاه بداند به یقین مقام او صوری و ظاهری و امری عاریه خواهد بود. و کسی را نسزد که به امر و نهی مردم پردازد مگر آن که منصوب از جانب خداوند قاهر باشد.

قسم دوم یعنی جهاد خود به دو قسم دیگر تقسیم می‌شود: اول جهاد ابتدایی. در این قسم، هدف دفاع از بیضه اسلام و از نفوس و أعراض مسلمین و صیانت از احکام شرع نیست بلکه ابتدا کردن به قتال است با کفار به جهت خواندن آن‌ها به اسلام. و جهاد به این معنی واجب نمی‌شود مگر بعد از وجود شرایط که اصل آن‌ها وجود امام یا نایب خاص او در امر جهاد است.

در قسم دوم، هدف دفاع از بیضه اسلام است و آن هنگامی است که کفار قصد اضمحلال اسلام و اعلان کلمه کفر را داشته یا آن‌ها بخواهند با تجاوز به بلاد مسلمین به تصرف آن چه در آن است پردازند، یا زمانی که دفاع از نوامیس و قلمرو مسلمین در معرض هتک قرار دارد. و یا هنگامی که گروهی از مسلمین با اهل کفر هم پیمان شوند و بر مسلمین چیرگی یابند و یا زمانی که گروهی از مسلمین تحت ستم اهل باطل باشند؛ در این شرایط، وجوب جهاد برای دفع شر کفار مسلم است. و چنین جهادی ممکن نگردد مگر به فراهم آوردن قشون و بسیج سپاه.

اگر امام حاضر باشد این قسم از جهاد بر او واجب می‌آید و کسی را اذن مداخله در این امر نیست مگر آن کس که از جانب او اختصاصاً به امر جهاد یا به مناصب دیگر مانند قضا، افتا یا امامت و نظایر این‌ها منصوب شده باشد، و مردم در حرف شنوی و اطاعت از او مکلفند ولی اگر امر جهاد مستثنی از مناصب او باشد، در این صورت مجاز به مداخله در آن نیست. اما اگر امام در غیبت باشد یا اگر حاضر باشد ولی کسب اذن او میسر نباشد، در این صورت بر مجتهدان واجب است تا متولی امر جهاد گردند. در این امر، مجتهد افضل یا کسی که از

سوی او مأذون است مقدّم بر دیگران بوده و هیچ کس دیگری مجاز به مداخله در این امر نیست. و مردم مکلف به اطاعت از این‌ها هستند. نافرمانی از ایشان در حکم نافرمانی از امام است. پس هر گاه مجتهدانی نباشند یا باشند اما امکان دسترسی به آن‌ها برای شور یا رجوع به آن‌ها میسر نباشد، یا آن که آن‌ها چنان دچار وسواس و تردید باشند که از ظاهر شریعت سید المرسلین(ص) تبعیت نکنند، پس آن‌گاه بر شخص بصیر صاحب رأی و تدبیر که به سیاست آگاه و به دقایق امور بینا باشد و صاحب ادراک و فهم بوده و ثبات و عزم اراده داشته باشد، واجب است که متکفل این وظایف گردد. البته واجب کفایی است؛ زیرا اگر شخصی علی‌رغم وجود اشخاص قابل و لایق، متکفل این وظایف گردد، مسؤولیت از دوش آنان برداشته شده و تنها شخص مذکور عهده دار این وظایف خواهد بود و اگر همگان نسبت به این تکلیف غفلت بورزند، همگی مؤاخذه خواهند شد. همین که کسی عهده دار این تکلیف گردید بر او واجب است که با فرقه شنیعه روسیه و با دیگر فرق کینه توز و باغی بجنگد و بر مردم نیز واجب است تا در صورت نیاز به او کمک و مساعدت کنند و به او یاری رسانند. هر کس از او نافرمانی کند از علمای اعلام نافرمانی کرده است، و هر کس از علمای اعلام نافرمانی کند، والله، از امام نافرمانی کرده است، و هر کس از امام نافرمانی کند از رسول الله سید الانام(ص) نافرمانی کرده است، و هر کس از سید الانام(ص) نافرمانی کند از خداوند باری تعالی نافرمانی کرده است. کاشف الغطاء در ادامه این مبحث و در تأکید بر ضرورت تبعیت از فرمان فتحعلی شاه می‌نویسد:

از آن‌جا که کسب اذن مجتهدان در امر جهاد بسیار موافق با احتیاط و اقرب به رضایت رب العالمین و اقرب به اطاعت و تبعیت و خضوع در برابر خداوند باری تعالی است، پس اگر من مجتهد و شایسته نیابت امام باشم، اذن دادم سلطان بن سلطان، و خاقان بن الخاقان فتحعلی شاه را (ادام الله ظله علی رؤوس الانام) به گرفتن آن چه تدبیر لشکر، و ردّ اهل کفر و طغیان، موقوف است بر آن، از خراج اراضی^(۱۸) مفتوحه به غلبه اسلام، و آن چه در حکم آن است، و زکات زر و سیم و گندم و جو و خرما و مویز و انعام

ثلاثه^(۱۹)، و هرگاه همه این موارد نیازهای لازم را برآورده نکرد و امکان دفع اشقیای بر آورده نشد، سلطان مأذون است تا با اتخاذ تدابیری، از اهل حدود اموالی بستاند تا از نفوس و نوامیس آن‌ها دفاع کند. اگر این نیز کفایت نکرد، او مأذون است از کسانی که دورترند نیز آن چه را که برای دفع دشمن خیره سر لازم است بستاند. پس بر هر که متّصف است به صفت اسلام و مصمّم است به اطاعت نبی و امام (ع) واجب است که در جهاد مشرکان متابعت پادشاه کند و در جهاد با دشمنان خدا از او نافرمانی نکند و نیز از او امر کسی که از جانب پادشاه بر آن‌ها گمارده شده تبعیت کند و بلا و مصیبت مشرکان را دفع کند. هر کس در این جهاد از پادشاه نافرمانی کند، از خدا نافرمانی کرده است؛ لذا شایسته و مستحقّ خشم خدا است. و در وجوب اطاعت پادشاهی چنین و اطاعت خلیفه سید المرسلین (ص) تفاوتی نیست مگر این که وجوب اطاعت خلیفه بالذات است نه بالعرض، و اطاعت چنین پادشاه که موقوف علیه فرض است واجب است بالعرض، [امام دیرزمانی است که در غیبت است.] فرمانبری از چنین پادشاهی واجب است؛ چرا که ضرورت تهیه سپاه و جمع یاری کنندگان در واقع در حکم مقدمه واجبی است که امر جهاد موقوف به آن است.^(۲۰)

سلطان ما (خداالله ملکه) باید به هر کس که مورد اعتماد او است و از سوی او مأمور دفع اشرار و متجاوزان است، توصیه کند که پرهیزگار و مطیع خداوند بوده، در عبادت ثابت قدم باشد، در تقسیم غنائم به تساوی عمل کند، با رعیت به عدالت رفتار کند،^(۲۱) و با تمام مسلمین رفتاری متوازن داشته باشد: با خویشاوندان و غریبان، با دوستان و دشمنان، با خادمان و دیگران، با پیروان و دیگران، به تساوی عمل کند و فرقی بین آن‌ها نگذارد. او باید نسبت به رعایا همچون پدری رؤوف و برادری مهربان باشد. به خدا اعتماد کند و رجوع کارها به خدا کند و جز خدا به کسی اتکا نداشته باشد از قول اولیای خدا سرپیچی نکند. و در همه امور خواست خدا را دنبال کند. نصرت پیروزی را ناشی از شخص خود نداند و هرگز نگوید: «ذلک من سیفی و رُمحی و حربی و جرحی بل يقول ذلك من خالقی و باری و مدبری و مصوری و ربی» پادشاه باید ملتزمان رکابش را فقط از کسانی که دیندارند و امین انتخاب کند و

امور محرمانه را از آن‌ها به کسانی واگذار کند که از کیفر خداوند جبار هراسناکند؛ زیرا آن که خوف خدا نداشته باشد قابل اعتماد نیست، رفتار چنین شخصی تنها زمانی که در معرض نظارت است از ترس مطابق آداب خواهد بود و در غیر این صورت اعتمادی بر او نیست. حال چگونه می‌توان به چنین شخصی که اطاعت خدا نمی‌کند و سپاس گزار خداوند نیست امور را واگذار کرد. پادشاه باید سپاس گزار نعمت‌های ظاهری خداوند باشد هر چند که این نعمت‌ها به خداوند باز می‌گردد و او باید مراقب تحقق شعائر اسلام باشد. پادشاه باید برای سپاه اسلام مؤذنان و ائمه جماعت و واعظانی که زبان فارسی و ترکی^(۲۲) می‌دانند، قرار دهد تا برای آن‌ها از بی‌مقداری دنیای دون موعظه کنند و نیز آن‌ها را برای نیل به رستگاری حقیقی که سعادت است ابدی ترغیب کنند. و با بیان این که مرگ امری است حتمی و کسی را از آن مفزوی نیست، پذیرش این حقیقت را آسان سازند و بر این تأکید ورزند که تنها مرگی که سعادت است، همانا شهادت است: شهید در پیشگاه خداوند زنده است و گناهانش بخشوده است. پادشاه باید سپاهیان را به برپا داشتن نماز و ادای فریضه روزه و استمرار در اطاعت خداوند امر کند و آن‌ها با حضور در نماز جماعت تسلیم و خاضع درگاه الهی باشند. پادشاه باید برای تعلیم نماز و آموزش شکایات، سهویات و سایر عبادات از جمله آموختن حلال و حرام مربیانی برای آن‌ها قرار دهد تا آن‌ها وارد در حزب خداوند شوند.^(۲۳) (حتی یدخلوا فی حزب الله).

مجتهدان با ادعای نیابت امام، حق مبادرت به جهاد دفاعی را برای خود قائل شدند^(۲۴) و لذا این حق، آن‌ها را قادر ساخت تا به عنوان اشخاصی شایسته و با کفایت متولّی امر جهاد گردند.

پیامد قهری و مهم این امر آن بود که آن‌ها توانستند با استفاده از این حق و اختیار به حکومت فتحعلی شاه که از جانب آن‌ها به امر جهاد منصوب گشته بود قدرت قانونی، یا دست کم قدرت قانونی موقت ببخشند. این مسأله دقیقاً همان چیزی بود که شیخ جعفر کاشف الغطاء با تام الاختیار کردن فتحعلی شاه در به عهده گرفتن امر جهاد علیه روس‌ها انجام داد و برای فتحعلی شاه وظایف و صفاتی مقرر داشت که از پادشاهی نظیر او انتظار می‌رفت.

پی‌نوشت‌ها:

۱. گفتار حاضر ترجمه مقاله‌ای است با عنوان:

Ann k.s.Lambton . "A Nineteenth century View of JIHĀD" SI, xxxii(1970)

PP.181 - 92.

گفتنی است که عنوان این مقاله در ترجمه فارسی از اثر ارزشمند مرحوم عبدالهادی حائری اقتباس شده است. ایشان در قسمتی از فصل نهم کتاب خود می‌نویسد: «در خلال جنگ با روسیان، فرهنگ ایران آغاز سده ۱۹ [۱۳] از گونه‌ای از ادبیات و آثار اسلامی برخوردار شد که می‌توان آن را «ادب جهادی» نام گذارد و بر بنیاد همین گونه ادبیات و آثار است که می‌توان به آسانی از دیدگاه‌های علمای شیعه آن روز پیرامون چگونگی جهاد با کافران آگاه شد.» بنگرید به: نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران مسلمان ایران با دورویه تمدن بورژوازی غرب. ص ۳۷۸.

۲. نگارنده این بخش را با متن چاپ سنگی این اثر مقایسه کرده و قسمت‌های ترجمه شده به انگلیسی را عیناً از متن اصلی آورده است.

۳. اصطلاح نایب خاص به دو معنا استفاده می‌شود: یکی به عنوان «نایب امام» در دوره غیبت صغری و دیگر به عنوان «نایب عام» در دوران غیبت کبری که مکلف به ادای وظایف خاصی در این دوران است.

۴. محمد [بن محمد] بن النعمان الشیخ المفید، *اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات*، (تبریز) ص ۱۱۸-۱۱۷، [در این اثر مطلب منقول ملاحظه نشد. (م)]

۵. این اثر با این مشخصات به زبان فرانسه ترجمه شده است:

A.Querry; Droit Musulman.Paris, 1871 -2, 2Vds.

۶. نگاه کنید به: محقق حلّی، *مختصر نافع*، ترجمه فارسی از قرن هفتم، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳) پیشگفتار، ص ۱۹.

۷. مراد فقها از این اصطلاح، اصل، مجتمع و قلمرو اسلام است. (م)

۸. محقق حلّی، *مختصر نافع*، ص ۱۳۹، حلّی در این جا کلمه امام را به معنای عام یعنی رهبری اجتماع به کار برده و نه به معنای خاص شیعه؛ زیرا امام در نزد شیعه از مقام عصمت برخوردار است.

۹. همان، ص ۱۳۹

۱۰. اعتقاد به معصوم بودن پادشاه از دو منشأ نشأت گرفته است: یکی از نظریه دولت در ایران پیش از اسلام

که بر نظریه فرمانروا به منزله ظل الله في الارض تأثیر گذاشته بود و دیگر از نظریه عصمت نزد شیعه که خاص امامان شیعه است. شاردن می نویسد: ایرانی‌ها «می‌گویند پادشاهان مقدس اند و پاک و منزّه و مافوق نوع انسان اند... سعادت و دعای خیر بدرقه آنان باد».

(Sir John chardin's travels in persia, with an introduction by Brigadier General sir percy Sykes, London 1927, P.11).-

۱۱. کروسینسکی که در اواخر دوره صفویه اثر خود را نوشته است، چنین اظهار می‌دارد: «مثلی در بین ایرانی‌ها رایج است به این مضمون که پادشاهان تابع هیچ قانونی نیستند، و هر آن چه که انجام دهند مرتکب هیچ گناهی نمی‌شوند».

(The history of the revolution of persia, transl. into English by Father de cerceau, Dublin 1929, p.56).

به نقل از:

E.G.Browne, Literary history of persia, cambridg, 1930. iv, 369.

12. Etat de la perse, en 1660, ed. c. schefer, paris 1890, p. 162.

13. Voyages du chevalier chardin en perse et autres Lieux de L'orient, ed L. langles, paris 1811, V, 208 ff.

۱۴. شیخ جعفر النجفی کاشف الغطاء: كشف الغطاء من خفيات مبهمات شریعة الغراء، چاپ سنگی، بدون صفحه شمار، (بخش مربوط به جهاد).

15. sir John Malcolm: History of persia, London, 1829, ii, 316.

۱۶. میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، منشآت قائم مقام، به کوشش جهانگیر قائم مقامی، (تهران، ۱۳۳۸) ص ۲۷۶.

۱۷. شیخ جعفر مشهور به کاشف الغطاء، بروکلیمان تاریخ وفات او را ۱۲۲۷ ق / ۱۸۱۲ م ذکر کرده است.

۱۸. خراج (kharaj) در این جا به معنای مالیات ارضی است نه جزیه [البته در متن ترجمه به آن تصریح

شده است. (م)].

۱۹. منظور از انعام ثلاثه این‌ها است: گاو، بز، گوسفند و شتر.

۲۰. از این عبارت بر وجوب جهاد دلالت دارند.

۲۱. اشاره و تأکید بر عدالت، علی‌الرسم، یادآور عدالت علی بن ابی طالب است.

۲۲. بسیاری از سپاهیان فتحعلی شاه آذربایجانی بودند و به زبان ترکی سخن می‌گفتند.

۲۳. من در ترجمه فقراتی از *کشف الغطاء* از عربی به انگلیسی، مرهون همکارم دکتر شعبان هستم.

۲۴. [گفتنی است که مؤلف در این جمله از کلمه *arrogate* استفاده کرده است، معنای دقیق این واژه از این

قرار است: به ناحق به خود اختصاص دادن، بی‌جهت ادعا کردن، غصب کردن... (م)، [عین جمله مؤلف چنین است:

The mujtahids, by claiming for themselves the position of agent to the imám, arrogated to themselves the right to act in defensive jihád,...